الباب الثامن من الواحد الثالث فی ان ما فی العالم الاکبر فی البیان.

حضرت باب

اصلی فارسی



## **الباب الثامن من الواحد الثالث** فی ان ما فی العالم الاکبر فی البیان.

ملخص این باب آنکه آنچه که اسم شیئیت بر او واقع شود از هر شیئی در بیان است اسم او و روح متعلق در اسم نه متعلق در شیئ که ذات او باشد

و کل آنچه در بیان است در این آیه است ”لو انزلنا ذلک البیان علی من فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما فاذا کل بالله ربهم الرحمن لیؤمنون انه لا اله الا هو الحی المهیمن القیوم الله الذی لا اله الا هو القاهر الظاهر الفرد الممتنع المتعالی القدوس له الاسماء الحسنی یسبح له من فی السموات و الارض و ما بینهما سبحانه و تعالی عما یصفون قل ان الله لهو الملک السلطان القادر العلام له الامثال العلیا یسجد له من فی السموات و الارض و ما بینهما وانه لهو العزیز المحبوب“ که نوزده اسم است که مدل علی الله هست و کل اسماء و امثال در ظل او ذکر میشود و نوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد در مقابل نوزده ابواب جنت

هر کس مؤمن باشد ببیان و تلاوت نماید این آیات اربعه را که مقام خلق و رزق و موت و حیات باشد و بحروف واحد که افئدۀ ایشان مستمد باین اسماء است مؤمن و از ابواب نار مستجیر بالله باشد و متبرأ و هر ذکر شیئ خیری که در بیان باشد راجع باسماء و امثال داند و هر ذکر دون خیری را راجع بصمت حروف نفی داند گویا تلاوت کل بیان نموده و آنچه خداوند در او نازل فرموده تصدیق نموده

و این آیات اربعه راجع میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الملک و الملکوت ثم العز و الجبروت ثم القدرة و اللاهوت ثم القوة و الیاقوت ثم السلطنة و الناسوت یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لا یموت و ملک لا یزول و عدل لا یجور و سلطان لا یحول و فرد لا یفوت عن قبضته من شیئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان علی کل شیئ قدیرا

و این آیه راجع میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کلشیئ یخلق ما یشاء بامره انه کان علی کلشیئ قدیرا

و این آیه به ”بسم الله الامنع الاقدس“ و کل حروف بسمله بنقطۀ باء چنانچه در بدء کل از نقطه طالع شده و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا و مثل او مثل شمس است و مثل کل حروف مثل مرایا که از او منعکس شده و در هیچ حرفی نیست اول الا او و نه آخر الا او نه ظاهر الا او و نه باطن الا او چنانچه هر کس در ظل ایمان بقرآن در آمده در کینونیت او دیده نمیشود الا شبح آیۀ رسول الله - صلی الله علیه و اله - که بفضل او در ظل ظلال او مستظل گردیده

و کل بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام مشیت ظهورالله است و کل راجع میگردد ”بمن یظهره الله“ زیرا که او است که کل بیان و من فیه راجع باو میگردد بمنتهای خضوع و غایت خشوع و او است که در مرایای بیان دیده میشود مثلا اگر در بیان مظهر عدلی است او است عادل واگر مظهر فضلی است او است فاضل و اگر مظهر سلطنتی است او است سلطان و اگر مظهر علمی است او است عالم و اگر مظهر قدرتی است او است قادر زیرا که در مرایا دیده نمیشود الا شمس اگر چه در مقام شبحیت بوده و هستند

و کل حروف علیین بیان راجع میشود ”بمن یظهره الله“ که باب اول جنت و اسم اعظم ظاهر بالوهیت باشد و کل دون حروف علیین راجع میشود بباب اول در نار که در ظل این اسم مستمد در فنا است و اگر مدق نظری نظر نماید کل خیر را در کف ”من یظهره الله“ مشاهده و کل ظل افک را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطۀ بیان ظاهر و قبل در نقطۀ فرقان ظاهر بوده

و هیچ عزی از برای بیان و نفوس مؤمنه بآن اعظم تر از این نیست که در ایشان دیده نشود در حین ظهور ”من یظهره الله“ الا او و الا ظهور قبل شبهه نیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمیشود در ایشان الا او چنانچه امروز کسی در نقطۀ فرقان شبهه ندارد و حال آنکه نقطۀ بیان بعینه ظهور نقطۀ فرقان است بنحو اشرف بل در کل مرایای قرآنیه او است که ظاهر است ولی از علو ظهور است که محتجب شده و از علو نور است که مختفی مانده چنانچه امروز کل مظاهر قرآنیه متقربند الی الله باو و غیر از رضای او اراده ننموده چگونه که حکم نمایند

و این است که من فی البیان را نجات نمیدهد الا مشاهدۀ ”من یظهره الله“ در کینونیات خود نه مشاهدۀ من قد ظهر زیرا که او ظاهر است و در حینی که در مهد عزت و مناعت و رفعت و قدرت و سلطنت مستقر است کل شئون فعل او هستند که در بیان متحرکند اسماء حسنای او ادلاء جنت او هستند و اسماء دون آن که مستجنه در نار است نه ظاهر مظاهر نار او هستند که در آن حین مشاهده مینمایند که سلطان بیان مظهراسم او است که بذکر او میکند آنچه میکند و همچنین مظهر عز و غنا و قدرت و امتناع و کل شئون محموده

چنانچه در نقطۀ بیان هم این امر ظاهر الآن که در جبل است میبیند که در کل نیست الا ظهور او و کل باو میکنند آنچه میکنند چه مظاهر قرآنیه چه دونها ولی چون محتجب شده اند از محبوب خود این است که در نار حجاب مخلد و از عرفان محبوب خود غیر متلذذ هستند

اگر در امکان شیئی مسترضی شود او است که مسترضی شده و اگر شیئی مستکره شود او است که مستکره شده زیرا که در آن شیئ دیده نمیشود الا شمس مشیت که باون شیئیت او شیئ شده و هست یا میشود و الا اگر مرتفع شود عدم بحت است بلکه وجود کلمۀ عدم هم بقدر ذکر عدم که نفس فنا و نیستی است متحقق نیست الا باو و الا این هم ذکر نمی شد این است معنی قول رسول الله - صلی الله علیه و اله و سلم: ”اللهم ارنی حقایق الاشیاء کما هی“

نه اینست که در حقیقت هر شیئ نقطۀ بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبۀ طین طین میگردد و در رتبۀ مآء مآء و در رتبه هوا هوا و در رتبۀ نار نار نه این است که از او شیئ منقوص گردد یا بر او امری نازل آید زیرا که اگر الی ما لا نهایة مرآت در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یاقوت باشد و چه از نوع الماس یا از نوع بلور یا زجاجه یا آنچه متصور است در او ذکر مرآتیت منعکس میگردد از آن شمس بلا آنکه شیئ بر او زاید شود یا از او ناقص گردد

مثل آنکه ظهور رسول الله بعد از بعثت که بیست و سه سال طول کشید اگر اظــــهار نـــــــبوت نمی فرمودند بإذن الله این همه خلق مهتدی نمی شد ولی از او چیزی منقوص نگشته و بر کینونیت او مزید نشده اگر هم اظهار نبوت نفرموده بود بعد از اجل مقدر او بافق قدس خود واصل و لم یزل و لا یزال مشرق این است که کل از جود نقطۀ حقیقت منوجد

بلا آنکه از بحر جود او قدر قطره منقوص گردد یا آنکه بر او مزید شود وهمین قسم آثار مشرقه از آن اگر بما لا نهایه باعلی طوریکه فوق آن متصور نیست نوشته شود و الی ما لا نهایه باو مهتدی شوند از او شیئ منقوص نگشته و بر او مزید نشده و او همان قسم که بوده هست کذلک یجعل الله ضیاء الشمس بمثلها فی حد ذکرها انه کان علی کل شیئ قدیرا

